

تقابل اندیشه‌های تمدن‌ساز قرن بیست و یکم؛ از پست مدرنیسم غرب تا انتظارشیه

محمدرضا محترم*

پدرام پیشواییان / مهدی عیدی

نگاهی اجمالی به پست مدرنیسم

پست مدرنیسم، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و نظریه‌ها در زمینه‌های علم و معرفت، سیاست، هنر، ادبیات و معماری است که شاید با تسامح بتوان وجه مشترک همگی آنها را در نقد مدرنیسم و به چالش کشیدن مواضع کلیدی و اساسی آن دانست. در میان این مجموعه از اندیشه‌ها و نظریه‌ها، یکدستی و هماهنگی ایجابی و اثباتی وجود ندارد، بلکه بیشتر به چالش طلبیدن مدرنیته است که آن را زیر عنوان پست مدرن گرد می‌آورد و به تعبیری، حکایتگر عبور از مدرنیسم به پسامدرن است. منتقدان پست مدرن اساساً منکر چنین گذری هستند و اندیشه‌های پست مدرنی را در ادامه یا حداکثر، ادامه منتقدانه مدرنیسم ارزیابی و تفسیر می‌کنند. برخی محتاطانه‌تر بدان اشاره می‌کنند و گروهی سرسختانه در مقام دفاع از آن بر می‌آیند و تأکید دارند که دوران مدرنیته و پایه‌های محوری آن را باید مربوط به گذشته دانست.

مشکل هنگامی بیشتر نمایان می‌شود که طرفداران این مکتب، الزاماً در تأیید یکدیگر صحبت نمی‌کنند. جنکز، یکی از معروف‌ترین معرفی‌کنندگان پست مدرن، افراد صاحب‌نامی چون لیوتار، بودریار و حسن را بیشتر لیت مدرن خطاب می‌کند (جنکز، ۱۳۷۴)؛ یعنی نوعی مدرن‌های بعدی که همچنان به سنت «نو» پایبند هستند. وی این نام‌گذاری را تنها یک نام‌گذاری لفظی نمی‌داند، بلکه بیانگر ریشه داشتن در ارزش‌ها و فلسفه می‌داند. او با استفاده از یک تمثیل، یکی دانستن لیت مدرن‌ها و پست مدرن‌ها را مانند یکی دانستن کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها به دلیل ایمان مشترکشان به مسیح می‌داند. وی با اشاره به لیوتار و آنچه اشتباه یکی دانستن لیت مدرن و پست مدرن می‌شمارد، می‌نویسد:

«خجالت‌آور است که اولین فیلسوف پست مدرنیسم تا این اندازه در اصول دچار اشتباه شده باشد» (همان).

تاریخچه و ویژگی‌های پست مدرنیسم

درباره اینکه واژه «پست مدرن» چه زمانی و در چه زمینه‌ای به کار رفته است، شرح یکسانی وجود ندارد. برخی معتقدند که این واژه را برای اولین بار، ادیب اسپانیایی، فدریکو د اونیس (Federico de Onis) در سال ۱۹۳۴م علیه ادبیات مدرنیسم به کار برد (همان). البته تاریخ قدیمی‌تری برای به‌کارگیری این واژه در دست است (Cahoone, 1996). بر این اساس، اولین بار، یک فیلسوف آلمانی به نام ردلف پان ویتز (Pann Wits) با استفاده از دیدگاه پوچ‌گرایانه نیچه، وضعیت فرهنگی جدید تمدن غرب را با سود بردن از اصطلاح «پست مدرن» توصیف کرده بود. پوچ‌گرایی توصیفی نیچه، مؤید زوال آمال و پایه‌های مدرنیته بر اساس تصورها و اعتقادات عصر روشنگری است. خود نیچه از اصطلاح «پست مدرن» استفاده نکرد، اما آثارش همواره مؤید موقعیت انکارناپذیر وی در شرح اندیشه‌های پست مدرنیسم است. ده‌ها سال پس از پان ویتز، هابرماس، نظرهای نیچه را نقطه عطفی در مقوله

پست مدرنیسم ارزیابی می‌کند (Habermas, 1998).

طرح شناخت و معرفی مدرنیته، هم‌پای عرصه طبیعت، نحوه تشخیص خود از انسان، تحولات اجتماعی و غایت‌گرایی تاریخی را فراهم می‌کند که در اشکال افراطی آن در اعتقاد به پیشرفت و ترقی فهم می‌شود. مقوله پیشرفت که الگوی ممتاز خود را در جوامع غربی مانوس با مدرنیته می‌یافت، تنها یک حکم معرفتی نبود، بلکه حکم ارزشی نیز به شمار می‌رفت که ایده پیشرفت زمینه‌های متعددی از اخلاقیات تا سازمان‌دهی اجتماعی را در بر می‌گرفت و طبعاً پیشرفت‌های علمی جایگاهی والا را به خود اختصاص داد (پولارد، ۱۳۵۴). ایده پیشرفت، در اساس، کاهش باور مذهبی بود که تمایزات دنیوی را تحقیر می‌کرد. بنابراین، از نظر پست مدرنیست‌ها، فراروایت‌ها، مجموعه‌ای از شکل‌بندی‌ها و الگوهای عقلانی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و ارزشی بود که با توجه به وجود تفاوت در تفسیر و تبیین این موضوعات، پایه‌های مشترکی برای مدرنیته می‌ساخت.

حال مقصود آن است که ببینیم پست مدرنیسم در برابر این فرا روایت‌ها چه محورها و زمینه‌هایی را قرار می‌دهد. حسن، یکی از مشهورترین ادیبان پست مدرن، فهرستی از تمایزات پست مدرنیسم را در برابر مدرنیته ارائه می‌کند (سلدن، ۱۳۷۳). ضد نخبه‌گرایی، ضد اقتدارگرایی، خودپراکندگی و همچنین تولید ساختارهای «باز، ناپیوسته، نامعین و فی البداهه» در مقابل آزمایش‌گرایی مدرنیسم جای می‌گیرد. به‌طور خلاصه، همه این مقولات در تفکری با عنوان «فقدان مرکز» ارائه می‌شود. این فقدان، مرکز احساس عمیق پست مدرنیست‌ها را از چیزی نشان می‌دهد که آن را می‌توان «عدم قطعیت هستی‌شناختی» نامید (سلدن، ۱۳۷۳). بحران‌های اخلاقی، جنگ‌های ویرانگر و ناکامی وعده‌های اشکال علمی مدرنیته، همگی بخشی از این «عدم قطعیت» را رقم می‌زنند.

با توجه به ویژگی‌های بحث شده، در دیدگاه پست مدرنیسم، واژه‌های حقیقت کنار گذاشته می‌شوند. در نتیجه، برای پویش برای حقیقت، راه برای

قرائت‌های گوناگون و تفسیرها و تعبیرهای متنوع باز می‌شود؛ حقیقت، رنگ و گرایش نسبی به خود می‌گیرد و اتفاق نظر و اجماع، محور توافق قرار می‌گیرد. در جهان و جامعه‌ای که دیدگاه پست مدرنیسم به تصویر می‌کشد، فرهنگ و تنوع میراث فرهنگی از اهمیت زیادی برخوردار است. به همین دلیل، دین و آموزه‌های دینی نه به مثابه معرفتی و حیانی و الهی، بلکه بخشی از میراث فرهنگی و دستاوردهای بشری تلقی می‌شود که در پاسخگویی نیازها و مشکلات جامعه بشری، به صورت نسبی از کارایی و توانمندی برخوردار است (شمشیری، ۱۳۸۳). به عبارتی، در دیدگاه پست مدرنیسم، تربیت دینی، نه در طول معارف و دانش‌ها و دستاوردهای فرهنگی، بلکه در عرض آن تلقی می‌شود. نسبت‌گرایی و کثرت‌گرایی، همان‌قدر که بر حوزه‌های گوناگون بشری حاکمیت دارد، در حوزه دین نیز حضور خود را نشان می‌دهد. پست مدرنیسم در جهت خط مشی عام خود، یعنی نفی هر گونه فراروایت، در نهایت، به تضعیف ارزش‌ها و تربیت دینی منجر می‌شود. اولین نکته این است که تربیت دینی و اخلاقی از منظر کثرت‌گرایی پست مدرن، از هر گونه مبانی متافیزیک، مبانی ارزش‌شناختی پیشی مقدم و از لحاظ نظری خالی است. به عبارت دیگر، از منظر پست مدرن‌ها، برای داوری در مورد اینکه چه چیزی خوب و چه چیزی بد است و در باب بایدها و نبایدها، ملاک‌هایی از پیش تعیین شده وجود ندارد. ملاک داوری میان خوب و بد بودن امور و رفتارها، در واقع، علاقه و سلیقه متنوع افراد، جوامع و انسان‌ها و همچنین اوضاع زندگی آنهاست. همچنین موضوع ارزش‌های اخلاقی و بایدها و نبایدها از منظر کثرت‌گرایی پست مدرن این است که ارزش‌های اخلاقی، امری نسبی، طبیعی، فردی و سلیقه‌ای و حتی اتفاقی و موقتی است و اخلاق، امری خاص و محصول گفتمان‌های ماست؛ یعنی ما هر چه بتوانیم گفتمان بین انسان‌ها را گسترده‌تر کنیم، می‌توانیم به مضامین و معانی جدیدتری از بایدها و نبایدها دست یابیم. ویژگی بسیار مهم دیگر اخلاق از منظر کثرت‌گرایی، نفی الگو در امر تربیت اخلاقی است.

از منظر کثرت‌گرایان، الگوها در بحث تربیت اخلاقی معنا ندارند و رابطه معلم و شاگرد مورد نظر است.

در تعریف پست مدرن همواره مشکلات زیادی وجود داشته است. از این‌رو، بسیاری از نظریه‌پردازان و شارحان پست مدرن به جای محدود کردن خود به ارائه تعریف یا تعاریفی از آن، کوشیدند مجموعه‌ای از ویژگی‌های کلی و عام برای آن در نظر بگیرند و خود را از منحصه‌ای جدی و معضلی حل‌ناشدنی رها کنند. افزون بر این، تعیین ویژگی‌های چندگانه برای پست مدرنیسم، مزایای چندی نیز در پی دارد از جمله اینکه این اقدام، امری تناقض‌مند خواهد بود که امکان گریز و طفره رفتن را برای مبدعان آن فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، طیف یا گستره آن نامحدود است و به مقتضای روز و وضعیت زمانی و مکانی می‌توان ویژگی‌ها یا پارامترهای تعیین‌کننده و تحدیدکننده دیگر را بدان افزود یا در صورت لزوم، حذف کرد.

مروری بر ویژگی‌ها و چالش‌های پست مدرنیسم

پست مدرنیسم، کوششی برای بازشناسی معضل‌ها و بن‌بست‌های مدرنیته است و حرکتی نقادانه و در نتیجه، مطلوب و ثمربخش به‌ویژه در زمینه اهمیت کثرت‌گرایی و بها دادن به دیدگاه‌ها و ارزش‌های فرهنگی دیگران. سهم متفکران پست مدرن را در پیشبرد اندیشه‌های انتقادی به‌ویژه در تعلیم و تربیت نمی‌توان انکار کرد. نظریه‌گفتمان پست مدرنیست‌ها امتیازهای بسیاری دارد. محاسن عمده پست مدرنیسم را می‌توان چنین فهرست کرد:

۱. تأکید بر بردباری و تحمل یکدیگر، خلاقیت، اهمیت احساسات و نیز تأکید بر شهود؛

۲. تأکید بر روش‌های کیفی تحقیق در زمینه علوم انسانی و علوم تربیتی (قوم‌نگاری، تحلیل گفتمان، ساخت‌شکنی و مردم‌شناسی).

۳. تعهد اخلاقی، انصاف، حساسیت به واقعیت غیر توافقی، تعیین‌ناپذیری، غیر بنیادگرایی، آگاهی جدلی و آگاهی هرمنوتیک؛

۴. امکان حفظ صداهاى غالباً فراموش شده در ایجاد برتری تربیتی؛

۵. احترام به آرای مخالف؛

۶. شک به یقینی‌ترین دانش خود؛

۷. نفی طبقه‌بندی اجتماعی در تعلیم و تربیت پست مدرن (فراهانی

فرمپینی، ۱۳۸۳).

فروپاشی اخلاق سنتی، خشونت، دزدی و سوءاستفاده‌های جنسی که هر روزه شاهد آن هستیم، شاخص‌هایی از تأثیرهای اجتماعی این تغییر فلسفی‌اند. با توجه به اصول معرفت‌شناسی پست مدرنیست‌ها، نظام تربیتی آنها نمی‌تواند الگویی از انسان آرمانی ارائه دهد تا دیگران بر اساس آن تربیت شوند. یکی از مسائل مورد توجه پست مدرنیست‌ها، بحث گفتمان است که گاه آن را ابزار اصلی یادگیری می‌دانند، اما به این نکته معمولاً توجه نمی‌کنند که برای گفت‌وگو به سطح تقریباً برابری از اطلاعات و دانش پیشینی نیاز است. اگر قصه‌های کلان به‌عنوان حقایق نامعتبر و جهانی (عمومی)، آن‌گونه که پست مدرن‌ها می‌خواهند رد شوند، چگونه می‌توانیم در فرآیندی رهایی‌بخش که به استانداردهای معین و اهداف ویژه نیاز دارد، درگیر شویم؟

تأملاتی در نقد پست مدرنیسم

بررسی ویژگی‌های مدرنیسم و پست مدرنیسم بر آن دلالت دارد که جنبش پست مدرنیسم به نوعی تداوم مدرنیسم است و اساساً تفاوتی با آن ندارد به‌طوری‌که هیچ کدام از آنها موجب آزادی و نجات و سعادت واقعی انسان نخواهد شد. البته اگر چه مدرنیسم و پست مدرنیسم سودمندی‌های فراوانی برای انسان و جوامع انسانی به همراه آورد، سعادت آدمی مغفول ماند. مدرنیسم در پی وحدت بود و تلاش می‌کرد به جای اقتدار دین، از اقتدار علم دفاع کند و مقام انسان را با قدرت علم ارتقاء دهد. پست مدرنیسم نیز درصدد آزادسازی انسان از قید فراروایت‌های مدرنیسم، قطعیت‌ها و نیز

مطلق‌نگری‌های متعلق به آن است. با این حال، جایگزین مناسبی پیشنهاد نمی‌کند و انسان را در اقیانوس بی‌کران نسبیت و کثرت‌گرایی رها می‌کند؛ راهی که گرداب‌مانند، خانه‌ای می‌سازد که اساس آن سست است و به آزادی، رهایی و استغناي آدمی کمکی نمی‌کند و بشر را در رسیدن به معنویت به رنج می‌افکند. در نتیجه، راه رهایی انسان همان بازگشت به معنویت است؛ معنویتی که باید در آموزه‌های دینی و تربیت دینی به آن توجه کرد.

به بیان کی‌یر که گور (Kierkegaard)، نویسنده شهیر دانمارکی، هستی در سه سپهر امکان می‌یابد: نخست، سپهر حسی؛ یعنی دل سپردن به خوشایندی‌ها و به هوای دل، زیستن. دوم، سپهر اخلاقی؛ یعنی همواره پایبند تکلیف و ارزش‌های والا بودن و بدین سان، در تکامل خود، کوشیدن و سوم، سپهر دینی؛ یعنی به ایمان روی آوردن (شمشیری، ۱۳۸۵).

در سپهر دینی، انسان می‌تواند به سوی اهداف معنوی، خوشبختی، سعادت و کمال معنوی قدم بردارد. دو سپهر دیگر، محملی برای ورود انسان به سپهر دینی است و حتی دین می‌تواند ورود آدمی را به ساحت و سپهر معنویت تسهیل کند. دین، محمل عمده‌ای برای انتقال ارزش‌هاست. در بحث ارزش‌های مسلط و برتر، تأثیرات پست مدرنیسم، یعنی فروپاشی داستان باشکوه دین یا دین‌گرایی و متلاشی شدن نظام‌های ارزشی است، در حالی که دین و تربیت، با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارند. به اعتباری، اهداف غایی آن دو یکسان است. «البته دین را نباید تنگ‌نظرانه تلقی کرد. تربیت دینی به معنای تربیت در دین خاصی نیست، بلکه مراد از تربیت دینی، تأکید بر جوهره همه ادیان است» (مشایخی‌راد، ۱۳۸۰).

معرفت‌شناسی اسلامی؛ جایگزینی برای پست مدرنیسم

تعلیم و تربیت اسلامی بر واقعیت‌های عینی و خارجی استوار است، نه بر ذهنیات. در دیدگاه اسلامی، جهان هستی، هم عالم غیب و هم عالم شهادت

را در بردارد و دارای مراتب مختلف (مثال، عقل و ماده) است. در مجموع، خیر امری اصیل و شر امری عدمی است و جهان، مخلوق و معلول خداوند است. بنابراین، می‌توان چنین استنباط کرد که نظام تربیتی اسلام باید به گونه‌ای باشد که ابعاد مختلف آن به‌ویژه هدف و محتوا دارای جامعیت و قدرت پاسخگویی به پرسش‌های مربوط به عالم غیب و مجردات باشد و هم موارد و مسائل جهان مادی را شامل شود.

از نظر دین مبین اسلام، هدف نهایی و غایی تربیت، قرب الی‌الله است و اهداف میانی و متوسط (اهداف اعتقادی و ایمانی، سیاسی و فرهنگی) نیز بر اساس آن و در همین راستا تدوین می‌شود. از نظر معرفت‌شناسی، اسلام در درجه اول مبتنی بر وحی است و در مواردی که وحی و نصی موجود نباشد، به تنهایی تکیه بر عقل را بلامانع می‌داند (ندایی، ۱۳۸۹).

مشاهده می‌شود که میان مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پست مدرنیسم و اسلام و مبانی تربیتی منتج از این دو دیدگاه (با توجه به مفاهیم و تعاریف ارائه شده مبنی بر طرح نسبیت شناخت و حقیقت ارزش‌ها با ارزش‌های مدعی مطلقیت و جهان‌شمولی) هیچ‌گونه سختی نخواهیم یافت؛ چون این دو معنا از نظر معرفت‌شناسی، یکدیگر را نقض می‌کنند.

اسلام بر محور توحید استوار است؛ خودش را دین حق معرفی می‌کند و نجات و رستگاری و مغفرت و هدایت را تنها در آموزه‌های خود می‌بیند. پس قهراً با اندیشه‌ای تضاد دارد که مخالف وحدت و ساختار واحد است و راه نجات و رستگاری را انحصاری نمی‌داند و با هر گونه اصالت و محوریت واحد در ستیز است. بدین معنا، هیچ‌گونه راه جمع باقی نمی‌ماند (سجادی، ۱۳۸۵).

طرح اندیشه مهدویت، الگوی معرفتی برتر

اضطراب و استرس، بیماری قرن و بیماری دوران مدرن است. اروپایی‌ها، واژه «عصر اضطراب» را برای توصیف قرن بیستم برگزیده‌اند. شکل خاص

اضطراب در قرن حاضر، مولود «بی‌معنایی» و «پوچی و بی‌هویتی» است؛ بی‌معنایی و پوچی زندگی و بی‌هویتی انسان. جهان جدید، کانون معنوی و معنابخشی زندگی خود را گم کرده است. انسان جدید، ابتدا خدا را کنار زد تا با عقل، خویش را آرام و قرار دهد، اما دیری نپایید که دانست کنار رفتن خدا از صحنه زندگی، نه تنها آرام و قرار نمی‌بخشد، بلکه اضطراب و تشویش می‌آفریند؛ چنانکه نیچه می‌گوید: «خدا مرده است»؛ یعنی در دوران جدید، حضور خدا در زندگی انسان از بین رفته است. چنین است که در غرب امروز، بشر به پوچی رسیده است. بنابراین، ورزش و سینما را همچون ادیان و مکتب‌های جدید می‌ستاید و خود را بدان‌ها می‌آویزد.

اکنون باید پرسید در اندیشه مهدویت و فلسفه انتظار برای برقراری حکومت جهانی حضرت مهدی عج چه عناصری وجود دارند و با انسان گرفتار امروز چه می‌کنند؟ عقلانیتی که در حکومت مهدوی فراگیر می‌شود، در تقابل با عقلانیت مدرن است. عقلانیت مدرن، عقلانیتی بریده و گسسته از وحی است و می‌خواهد جهان (= انسان، جامعه، تاریخ و طبیعت) را بدون خداوند تبیین و تفسیر کند. حال آنکه عقلانیت دوران مهدی موعود عج، برخاسته از وحی و معارف الهی و در چارچوب و محدوده آنهاست.

از سوی دیگر، عدالت به‌عنوان یکی از آرزوها و دغدغه‌های دیرپای بشر مطرح است. دوران مدرن با تمام جلال و جبروتی که از خود نشان داده، نتوانسته است به این آرمان بشری جامه تحقق ببوشاند. نتیجه اقتصاد مدرن و نیز جهانی‌سازی اقتصاد و گسترش شرکت‌های فراملیتی، جز شکاف طبقاتی روزافزون و فقیرتر شدن فقیران و غنی‌تر شدن اغنیاء نبوده است. برخی از اندیشمندان عصر مدرن اساساً به چیزی به‌عنوان عدالت اجتماعی معتقد نیستند. فریدریش هایک می‌گوید:

عدالت اجتماعی را چیزی به جز فرمولی پوچ نمی‌دانم که عادتاً برای طرح ادعایی خاص بدون اقامه هیچ دلیلی به کار می‌رود.

عدالت در عصر جهانی‌سازی مهدوی، هم به معنای دقیق کلمه که «وضع

کل شیء فی موضعه» است، محقق می‌شود و هم جهانی می‌گردد؛ یعنی ذره‌ای بی‌عدالتی یافت نمی‌شود.

از سوی دیگر، طبق روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام، دانش، ۲۷ حرف است و تمام آنچه پیامبران آورده‌اند، دو حرف است و مردم تاکنون بیش از دو حرف آن را نمی‌دانند. زمانی که قائم ما قیام کند، ۲۵ حرف دانش را رو می‌کند و آن را به همراه آن دو حرف در میان مردم نشر می‌دهد. در نتیجه، غروری که امروزه، از ناحیه رشد دانش و فناوری، بشر امروز را فرا گرفته، بسیار نابجا و در مقایسه با تکامل دانش در عصر مهدوی بسیار اندک است.

فرهنگ انتظار؛ اندیشه تمدن‌ساز

فلسفه انتظار، دمیدن روح امیدواری و پایداری است. انتظار و عقیده به ظهور مصلح، شیعه را در جریان زمان، برای مقاومت پرورش می‌دهد و جامعه شیعه را از زوال نگاه می‌دارد. خدا در قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نیز وعده داده‌اند که این دین، پایدار می‌ماند و همیشه، حق پیروز است. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به امروز، ریشه همه نهضت‌های شیعه علیه باطل، همین فلسفه انتظار و عقیده به ادامه مبارزه حق و باطل است. این همان فلسفه‌ای است که در ادیان گذشته نیز مایه امیدواری پیروان آنها و مشوق آنان به پایداری بوده است.

در منابع زرتشتیان، تصریح‌های بسیاری به ظهور حضرت مهدی علیه السلام شده است. برای نمونه، کتاب زند که از کتاب‌های مقدس زرتشتیان است، درباره انقراض اشراک و وراثت صلحا می‌گوید:

«لشکر اهریمنان با ایزدان، دایم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد، اما نه به طوری که بتوانند ایزدان را محو و منقرض سازند، چه هنگام تنگی از جانب اورمزد که خدای آسمان است، به ایزدان که فرزندان اویند، یاری می‌رسد و محاربه ایشان نه هزار سال طول می‌کشد. آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان

را منقرض می‌سازند و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود می‌رسد و بنی آدم بزرگ‌تخت نیک‌بختی خواهند نشست» (بشارت عهدین). اعتقاد به ظهور شخصیت فوق‌العاده‌ای به نام سوشیانس در میان ایران باستان به اندازه‌ای رایج بوده است که حتی در موقع شکست‌های جنگی و فراز و نشیب‌های زندگی با یادآوری ظهور چنین نجات‌دهنده مقتدری، خود را از ناامیدی نجات می‌دادند» (شهیدی، ۱۳۸۶).

در کتاب تورات که از کتاب‌های آسمانی به شمار می‌رود و هم اکنون در دست اهل کتاب و مورد قبول آنهاست، بشارت‌های زیادی از آمدن مهدی موعود و ظهور مصلحی جهانی در آخرالزمان آمده است. در زبور حضرت داوود علیه السلام که با عنوان «مزامیر» در لابه‌لای کتاب‌های «عهد عتیق» آمده، نویدهایی درباره ظهور حضرت مهدی علیه السلام به بیان‌های گوناگون داده شده است. در ۳۵ بخش از مزامیر ۱۵۰ گانه، اشاره‌هایی به ظهور مبارک آن حضرت و نویدی از پیروزی صالحان بر شروران و تشکیل حکومت واحد جهانی و تبدیل ادیان و مذاهب مختلف به یک دین محکم و آیین جاوید موجود است (الهامی، ۱۳۸۶).

پس فلسفه انتظار، مانند یک عامل و ماده حیاتی مهم، در تمام ادیان آسمانی وجود داشته و رمز بقا و موجودیت آنان بوده و اکنون هم از عوامل بقای جامعه مسلمانان به خصوص شیعیان است. از نظر شیعه، مسئله مهدویت و نوید ظهور مهدی موعود علیه السلام، یکی از مسائل بسیار حیاتی اسلام به شمار می‌رود و به اندازه‌ای اهمیت دارد که اعتقاد به ظهور حضرت، در ردیف وقوع قیامت و تکذیب و تصدیقش در ردیف تکذیب و تصدیق رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. از دیدگاه شیعیان، مهدویت، مسئله‌ای کهن و ریشه‌دار است و سابقه آن به نخستین روزهای طلوع فجر اسلام و دوران رشد شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله برمی‌گردد.

شیعیان طبق وعده‌های انبیای سلف و نویدهای کتاب‌های مذهبی و

وعده‌های صریح قرآن کریم عقیده دارند که وقتی اخلاق و معنویت از میان بشر رخت بریندد و ستم فراگیر شود و اسباب ظهور مهیا گردد، حضرت مهدی علیه السلام به فرمان حق قیام می‌کند. با آمدنش، هیچ حکومت باطلی روی زمین باقی نمی‌ماند. مرزهای جغرافیایی میان کشورها برداشته می‌شود. مظاهر شرک و کفر و بی‌عدالتی از بین می‌روند. عدالت اجتماعی تأمین می‌گردد. هر حقی به صاحب حق می‌رسد و در سراسر جهان، تنها یک نظام حکومت می‌کند و آن، نظام عادلانه اسلام و احکام نجات‌بخش آسمانی قرآن کریم است (شهیدی، ۱۳۸۶).

نتیجه‌گیری

با بررسی تطبیقی دو مورد از اندیشه‌های غالب در عصر حاضر (پست مدرنیسم در غرب و مهدویت شیعه) در موضوعات مختلف نظیر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مشاهده شد که هیچ‌گونه رابطه‌ای میان مبانی فکری و تربیتی پست مدرنیسم و اسلام وجود ندارد؛ چون به نحوی در تضاد و تقابل با یکدیگر هستند.

ناکارآمدی بنیان فکری پست مدرنیسم منجر به انحطاط اخلاقی، خشونت، دزدی و سوءاستفاده‌های جنسی شده است. به همین دلیل، این مکتب نمی‌تواند الگویی از انسان آرمانی و ایده‌آل ارائه دهد. در نتیجه، به نظر می‌رسد رهایی انسان مدرن در بازگشت به معنویت است؛ معنویت که برآمده از آموزه‌های دینی باشد.

از این‌روست که فرهنگ انتظار، راهبردی مطلوب در جامعه‌سازی دینی شمرده می‌شود؛ زیرا پیرو این فرهنگ، کلمه عدل را امام خویش می‌سازد و تفکرش را به تجربه عدالت تام امیدوار می‌کند. احیای این فرهنگ در ذات خود، پاسخگوی نیاز عصری است که در ظلم و بی‌عدالتی دست و پا می‌زند. احیای فرهنگ انتظار نویدبخش ظهور اصلاحات در میان همه ساحت‌های حیات فردی و جمعی و در میان همه مناسبت‌های مادی و

معنوی است. در یک کلام، احیای موعودباوری، جوامع بشری و به خصوص اسلامی را از پی آمدهای سوءاستفاده با نیت‌های فریب افکار، سلطه‌گری و ایجاد انحراف فرهنگی مصون نگه می‌دارد.

منابع

- پولارد، س. (۱۳۵۴)، *اندیشه ترقی*، ترجمه: ح. اسدپور، تهران: بی‌نا.
- جنکز، ج. (۱۳۷۴)، *پست مدرنیسم چیست؟*، ترجمه: ف. مرتضایی، مشهد: مرندیز.
- سجادی، جواد (۱۳۸۵)، *مدرنیسم و پست مدرنیسم در اسلام (تعارض یا سازگاری)*، تهران: سفیر.
- سلدن، ر. (۱۳۷۳)، *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه: عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شمشیری، بابک (۱۳۸۳)، «تبیین امکان جهانی شدن و رویکرد تربیت دینی متناسب با آن از منظر مدرنیسم، پست مدرنیسم و عرفان اسلامی»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی جهانی شدن و تعلیم و تربیت.
- شمشیری، بابک (۱۳۸۵)، *تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان*، تهران: طهوری.
- شهیدی، سیداسدالله هاشمی (۱۳۸۶)، *ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام، مذاهب و ملل جهان*، قم: مسجد جمکران.
- فراهانی فرمهینی (۱۳۸۳)، *پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت*، تهران: آبیژ.
- مشایخی‌راد، شهاب‌الدین (۱۳۸۰)، «تعلیم و تربیت دینی»، مجموعه مقالات تربیت دینی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- ندایی، هاشم (۱۳۸۹)، *مبانی تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی*، پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی.
- Cahoone, L. (1996), *From Modernism to Postmodernism: An Anthology*, Blackwell.
- Habermas, J. (1998), *The Philosophical Discourse of Modernity*, Polity Press.